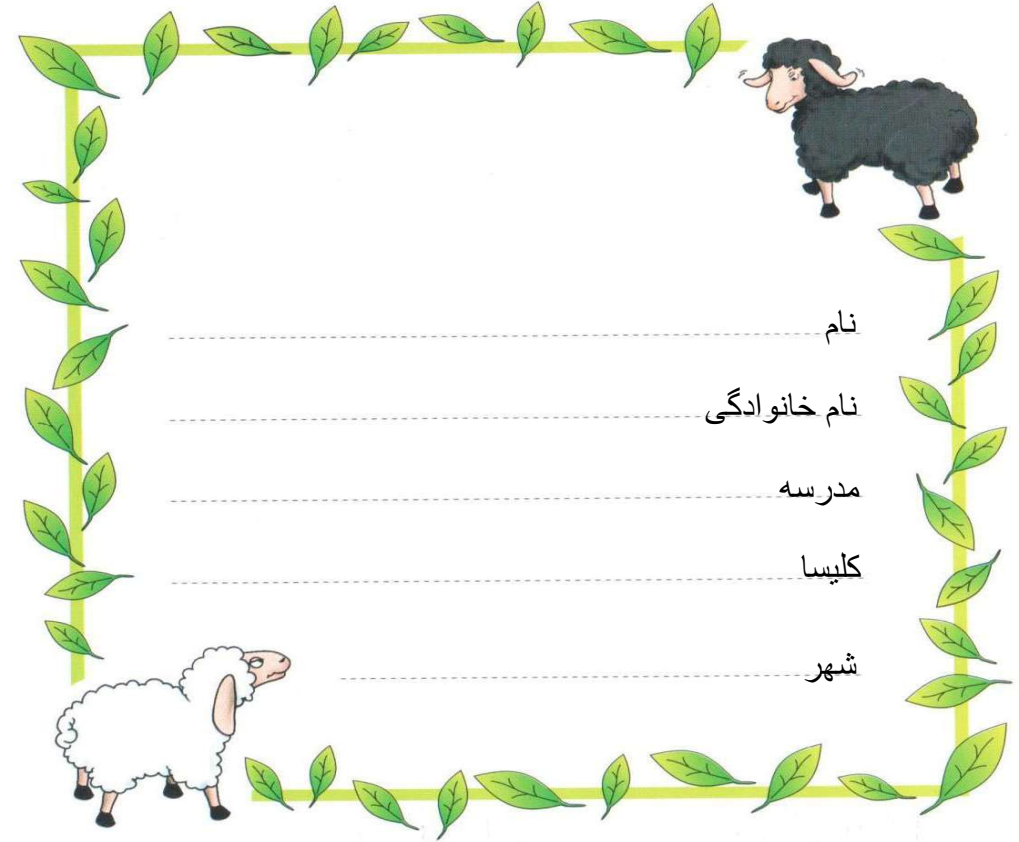


مثل گوسفند گمشده







نام

نام خانوادگی

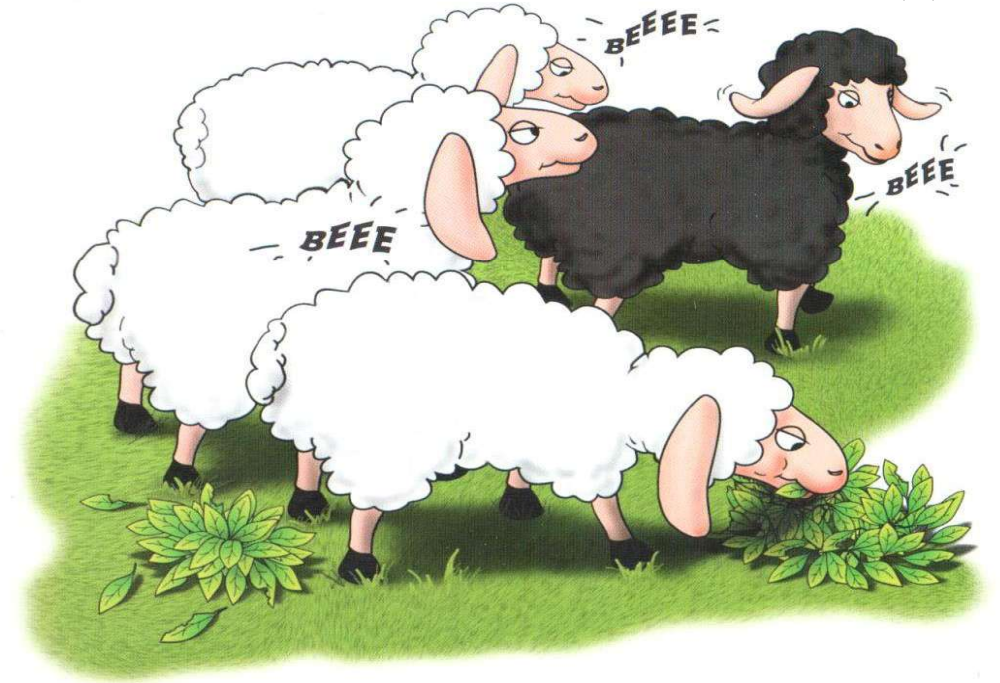
مدرسه

کلیسا

شهر

بچه های عزیز عیسی یک روز یک مثلی برای دوستانش تعریف کرد. اسم این مثل، گوسفند گمشده بود.

یک چوپانی بود که صد تا گوسفند داشت.



هر روز آنها رو به چراگاه میبرد و شب که میشد آنها رو میاورد به آخورشون  
تا در امن و امان باشند.



و یکی یکی اونها رو میشمرد و باهاشون خداحافظی  
میکرد.

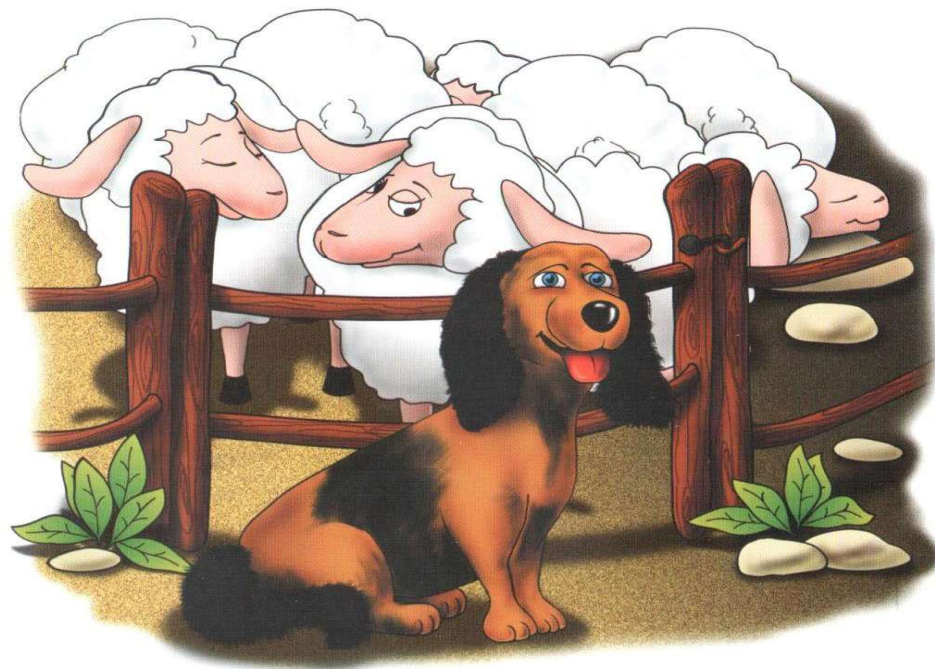




وای یکیشون کمه، نیست

پس اون ۹۹ گوسفند رو تو آخور گذاشت و اونها رو به سگ گله اش سپرد و گفت: "تا من میام حواست به گوسفندان باشه و از شون مواظبت کن" وبعد رفت.

سگ در جلوی آخور به نگهبانی ایستاد.



مشعلش رو گرفت و  
راهی چراهگاه شد



تمام شب رو بدنبال گوسفندش گشت

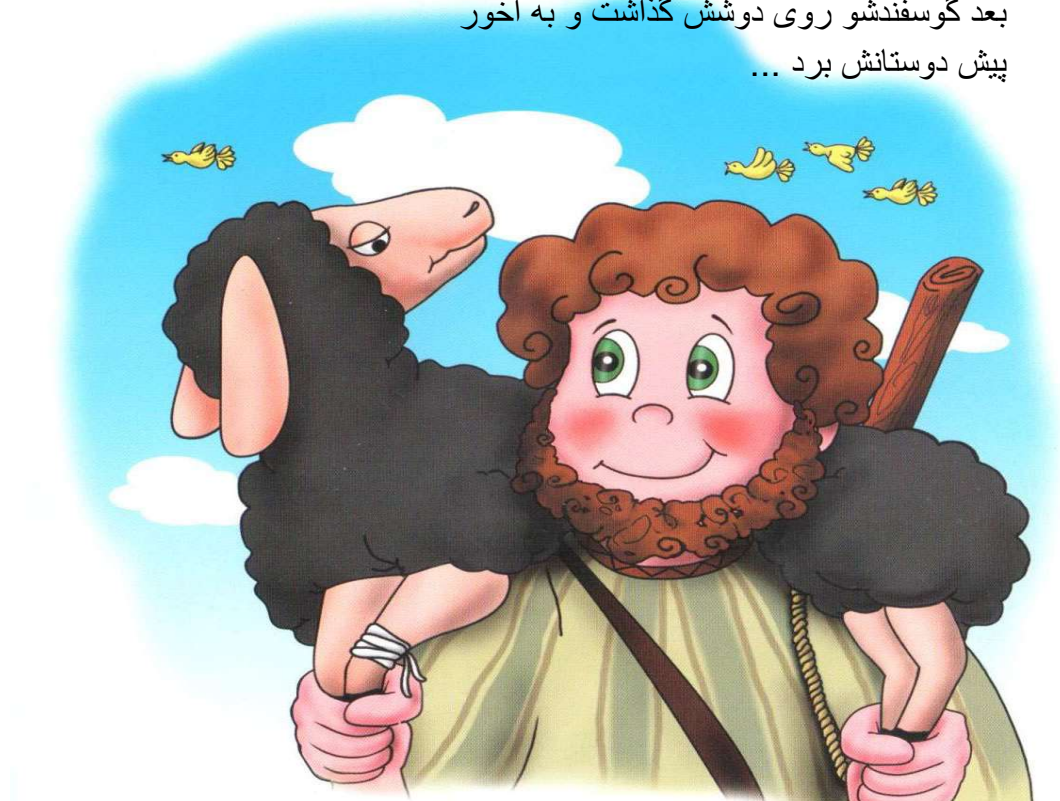


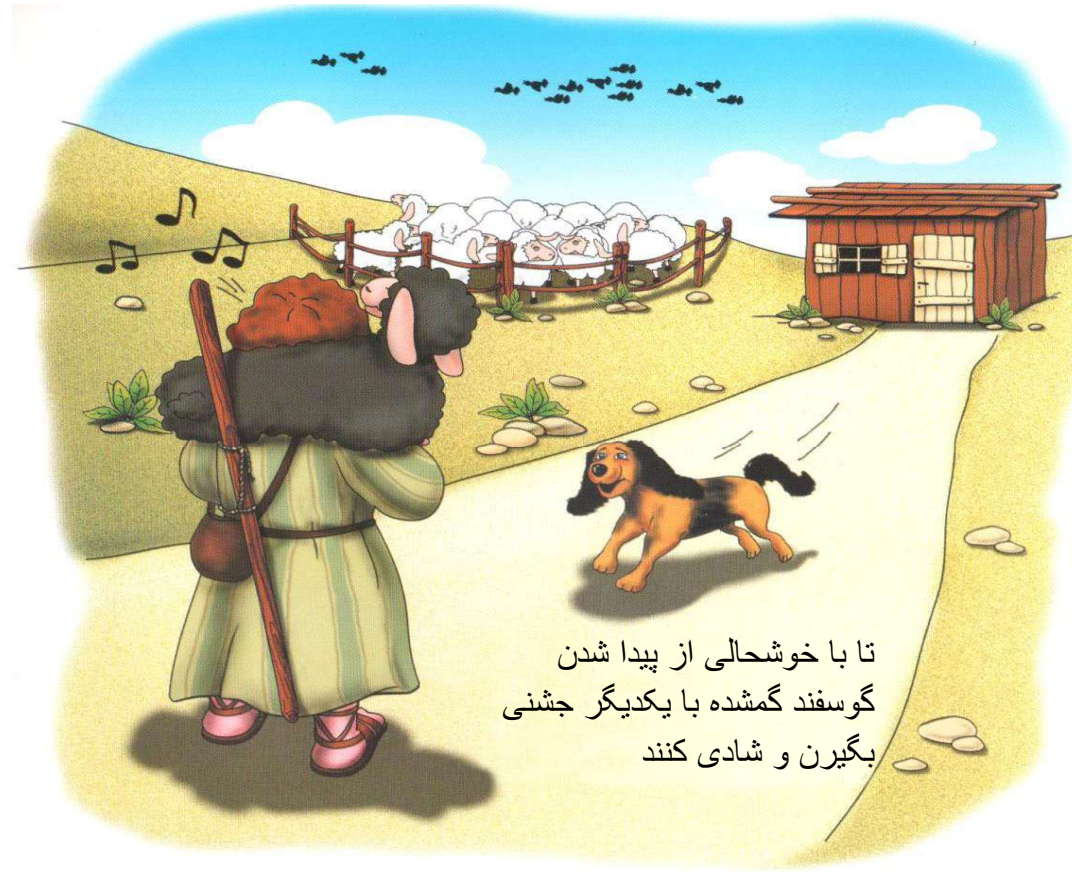
ناگهان صدای گریه گوسفند رو از لای بوته های شنید  
وشتابان به سویش دوید

موقعی که پیداش کرد اونو  
نجات داد و در آغوش گرفت



بعد گوسفندشو روی دوشش گذاشت و به آخور  
پیش دوستانش برد ...





تا با خوشحالی از پیدا شدن  
گوسفند گمشده با یکدیگر جشنی  
بگیرن و شادی کنند

لوقا

۱۵، ۱-۷

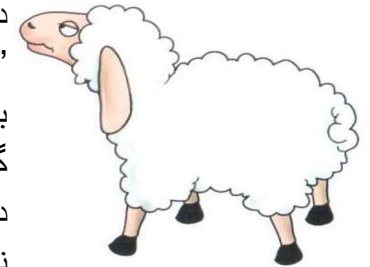
بهمراه پدر و مادرش بخون



پس عیسی این مثل را برایشان آورد: «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، آن نود و نه را در صحرا نگذارد و در پی آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ و چون گوسفند گمشده را یافت، آن را با شادی بر دوش می‌نهد و به خانه آمده،

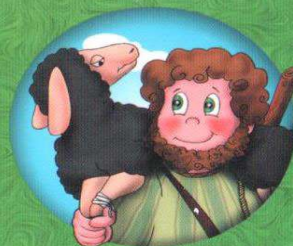


دوستان و همسایگان را فرا می‌خواند و می‌گوید: "با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده خود را بازیافتیم." به شما می‌گویم، به همین‌سان برای یک گناهکار که توبه می‌کند، جشن و سرور عظیمتری در آسمان بر پا می‌شود تا برای نود و نه پارسا که نیاز به توبه ندارند.





ای عیسی عزیزم  
هر وقت که راه درست را فراموش کرده  
و ازت دور میشم، بدنبال من بیا،  
صدام کن و منو در آغوش خودت بگیر  
و نجاتم بده.  
آمین



انتشارات "تنوفیلوس" - فارسی کاتولیک کم